

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

فرستنده: گروه پروسه
نویسنده: رخساره کوثری
۱۶ می ۲۰۱۴

نگاهی به تکوین و شکل‌گیری جنبش کارگری-کمونیستی در ایران

۳

فرقه عدالت (حزب کمونیست ایران)

نخستین کنگره فرقه عدالت (حزب کمونیست ایران) در ۵ شوال ۱۳۳۸/۲۳ جون ۱۹۲۰ با حضور ۶۲ نماینده و ۹ مهمان در بندر انزلی، گشایش یافت. کنگره نام فرقه عدالت ایران را به حزب کمونیست ایران تغییر داد و این تغییر، تنها تغییر نام نبود بلکه به معنای آغاز مرحله‌ای جدید در جنبش چپ ایران یعنی غلبه کمونیسم بر سوسیال دموکراسی نیز بود. اعضای نخستین کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در آخر کنگره انتخاب شدند، مرکب از ۱۵ نفر بودند: کامران آقایی (آقازاده)، جعفر جوادزاده (پیشه وری)، ابوالقاسم موسوی، احسان الله خان، احمد سلطانزاده (آوتیس میکائیلیان)، چلنگریان و... این کنگره به ریاست کامران آقایی برگزار گردید. سلطانزاده، جوادزاده و آقایی به عنوان هیأت رئیسه کمیته مرکزی و سخن‌گویان حزب انتخاب شدند. چهره شناخته شده جنبش سوسیال دموکراسی ایران حیدر عمواغلی در این کنگره شرکت نداشت زیرا از طرف کمینترن برای مأموریت به عشق‌آباد مسافرت کرده بود.

خسرو شاکری در مقدمه کتاب جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی می‌نویسد: "در قرن بیستم، انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ ایران (۱۲۸۵/۱۹۰۶) اگر نگوییم به انقلاب ترک‌های جوان (۱۹۰۹) و جنبش ملی مصر پس از جنگ جهانی اول الهام بخشید، آن‌ها را به پیش راند. حزب کمونیست ایران، که در تمام شرق در نوع خود نخستین بود و برای بقیه آسیا و به ویژه آسیای غربی و افریقای شمالی الگو قرار گرفت "جمهوری شوروی سوسیالیستی" آن در ۱۳۰۰-۱۲۹۹، اگر چه زودگذر، اما منادی پیدایش حکومت‌های همانند در بقیه شرق بود".

اما از همان ابتدای فعالیت حزب کمونیست که همزمان است با فعالیت مشترک در نیروهای متشکل در جنبش جنگل و جمهوری سوسیالیستی در گیلان، و کمی جلوتر در کنگره‌های مقدماتی و کنفرانس و تجمع‌های فراخوان تشکیل حزب که در باکو تشکیل گردید، میان فعالان و نیروهای متشکل در حزب دو گرایش حاکم بود. این دو گرایش پیوسته با هم در کشمکش بودند و شدیداً تحت تأثیر تحولات، به‌خصوص آنچه در انقلاب پیروز شوروی می‌گذشت قرار داشتند. نمود این دو گرایش متضاد، در میان اعضای و نیروهای حزب در جمهوری سوسیالیستی تازه تأسیس و در همکاری و مبارزه مشترک با جنبش جنگل و در فراز و نشیب مبارزه، خود را نشان می‌داد. در رأس یکی از این گرایش‌ها، آوتیس سلطانزاده (میکائیلیان) قرار داشت و رهبری دیگری را حیدرخان عمواغلی به عهده داشت. این دو گرایش حول

قطع‌نامه کمیته مرکزی حزب به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۲۰ [۳۰ تیر-سرطان-۱۲۹۹] "درباره وظایف حزب ما در ایران" شکل گرفتند. در قطع‌نامه، کمیته مرکزی حزب توصیه و پیشنهاد می‌کرد که کمونیست‌ها با تلاش و فعالیت خود سعی کنند با نفوذ و گسترش مبارزه خود در نهضت، رهبری آن را از دست نیروهای غیرسوسیالیست خارج نمایند، و نفوذ حزب را در توده‌ها و جنبش گسترش دهند. منتقدین این قطع‌نامه گرایش حیدرخان عمواوغلی بود، که نیمی از فعالان و نیروهای حزب را با خود همراه داشت، و معتقد به ائتلاف و همکاری و مبارزه مشترک با نیروهای دیگر بود.

حزب کمونیست و نیروهای درون آن، در این دوره از حیات خود که همزمان است با فعالیت در جمهوری سوسیالیستی درگیلان، به لحاظ تئوریک - سیاسی و برنامه‌ای خصوصاً در برخورد با نیروهای جنگل با اشکالات زیادی رو به رو بود. نیروهای جنگل و نیروهای حزب در این دوره کوتاه بر روی کلیات برنامه مبارزاتی توافق داشتند ولی روی برخی مسائل و در مشی و تکنیک اتفاق نظر نداشتند. حزب کمونیست و نیروهای چپ که شاهد پیروزی انقلاب اکتوبر بودند و خودشان طعم شیرین انقلاب سوسیالیستی را چشیده بودند، معتقد بودند هر نوع برنامه مبارزاتی باید برپایه برنامه‌ای حداقل سوسیالیستی بنا باشد و نیروهای انقلابی با چابکی از موانع و گردنه‌های مبارزه تاریخی ضد استبدادی، ضد استعماری و مبارزه خلقی عمومی عبور نمایند و مبارزه‌شان در همان سطح باقی نماند. جنگلیان که رهبری مبارزه را در اختیار داشتند مدعی بودند که با اوضاع و شرایط آشنائی بیش‌تر دارند و از کم و کیف جنبش و توانائی‌های آن واقف‌اند، معتقد بودند که باید آهنگ مبارزه را کند کرد، و با مدارا و ائتلاف با نیروهای وسیع‌تر به مبارزه مشترک علیه ارتجاع دست یافت. همین موضوع و مبارزه با تعریفی از نیروهایی که می‌توانند حاشیه نیروهای یک انقلاب سوسیالیستی باشند، هم به موضوع کشمکش و مبارزه‌ای درونی در صفوف حزب کمونیست تبدیل گشت. عمر این دوره حزب بسیار کوتاه و همراه با مبارزه پرکشمکش و دامن‌داری در میان نیروهای آن بود. یک گرایش اعتقاد به برنامه سوسیالیستی داشت، و گرایش منتقد، مبارزه مشترک با نیروهای وسیع‌تر را پیش می‌برد. و سرانجام مبارزه درونی به موفقیت جریان اخیر انجامید، اما در عمل کمتر به آن توجه می‌شد و حزب در اولین کنفرانس خود رسماً و عملاً بر آن خط و مشی و ستراتیژی غلبه کرد، و گام در راه سازماندهی توده‌ای و انقلاب اجتماعی گذاشت.

یونس پارسا بناب در «تاریخ صد ساله جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی ایران» در فصل مربوط به حزب کمونیست ایران می‌نویسد: "عمر «حزب کمونیست ایران» را پس از انعقاد موفقیت‌آمیز کنگره اول تیرماه [سرطان] ۱۲۹۹ تا سرکوب و انهدام آن در سال ۱۳۱۰ می‌توان به سه دوره زیر تقسیم کرد:

(۱) دوره شرکت حزب در حکومت انقلابی گیلان از زمان کنگره اول در تیرماه ۱۲۹۹ تا شکست جنبش جنگل در گیلان در آبان ۱۳۰۰ و پایان فعالیت‌های علنی حزب در گیلان.

(۲) از شکست جنبش گیلان در آبان ۱۳۰۰ و شروع سازماندهی حزب در شهرهای ایران به طور نیمه مخفی تا برگزاری کنگره دوم حزب در ۱۳۰۶.

(۳) از کنگره دوم حزب در ۱۳۰۶ تا تصویب «قانون سیاه» ضد اشتراکی ۱۳۱۰ و سرکوب و انحلال حزب."

مهم‌ترین و گسترده‌ترین دوره فعالیت حزب کمونیست ایران که تأثیر بسیار زیادی روی جامعه ایران داشت، فاصله میان سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ یعنی تا مقطع کنگره دوم حزب است. درکشاکش جنبش جنگل که در حال گسیختگی بود، به دنبال پلنوم حزبی و تصمیمات گرفته شده، برخی از اعضاء و کادرهای حزب جهت کار سازمان‌یابی و تشکیلاتی کارگران و زحمت‌کشان شهر و روستا روانه شهرها و مناطق مختلف شدند. کمیته مرکزی قطع‌نامه‌ای مبنی بر گسترش و توسعه کار حزبی و توده‌ای صادر نمود. تربیت و آموزش سیاسی- طبقاتی نیروها با چشم‌اندازی مستقل در راه سازمان‌یابی و سرنگونی طبقه حاکم، به طور وسیع سرلوحه کار حزب و فعالان حزبی قرار گرفت. در تبریز، مراغه و ارومیه کمیته‌های حزبی تشکیل گردید. در منطقه گیلان «شورای دهقانان جنگل» در قالب اتحادیه به وجود آمد. در

اصفهان و خراسان شاخه‌های حزبی ایجاد گردید. و برای بازدهی نتیجه بهتر و گسترش مبارزه سراسری و عمومی، کمیته مرکزی حزب به تهران انتقال یافت. حزب در همین دوره توانست در میان کارگران، زنان، دهقانان و روشن‌فکران اتحادیه‌های مختلف صنفی- سیاسی و مبارزاتی تشکیل بدهد. درحوزه فرهنگی در زمینه‌های گوناگون برای رشد و بالا بردن آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی کارگران و زحمت‌کشان و برای ایجاد امکانات در این زمینه تلاش بسیار نمود. اتحادیه‌های کارگری به همت حزب و اعضاء و کادرها و فعالان حزب پیوسته درحال تشکیل و گسترش مبارزه بودند، «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری» در پیوند دادن به مبارزات کارگران و یکدست کردن مبارزات جنبش کارگری شکل گرفت و برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی به عنوان یک واقعه مهم و تاریخی نماینده اتحادیه‌های کارگری ایران راهی تجمع بین‌المللی کارگری شد.

شکرالله مانی می‌نویسد: "در سال ۱۳۰۳ (تاریخ تقریبی! زیرا سندی در دست نداریم) از طرف بین‌الملل سوم دعوتی از اتحادیه مرکزی کارگران ایران به عمل آمد که یک نفر نماینده از تهران به مسکو اعزام دارند تا در کنفرانس سالیانه ملل شرق (کنفرانس چهارم بین المللی سوم) شرکت نماید. جلسه فوق العاده اتحادیه مرکزی تشکیل گردید. در این جلسه که اتفاقاً اکثریت نمایندگان حاضر بودند دعوت‌نامه خوانده شد. پس از مذاکره، مرحوم دهگان به سمت نماینده کارگران ایران در کنفرانس جهانی کارگران انتخاب و اعتبارنامه‌ی او به خط و امضای نویسنده این یادداشت (مانی) و مهر اتحادیه مرکزی تهیه و در موم گرفته شد و در آستر لباسش روی بازوی چپ دوخته شد و صبح‌گاهان عازم راه گردید. این شخص اولین نماینده کارگران ایران است که در کنفرانس کارگران جهان شرکت کرده و اتحادیه‌های ایران را به مجمع عمومی معرفی نموده است." کارگران ایران عملاً از این طریق به عضویت انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری جهان (پروینترن) در می‌آمدند.

حزب کمونیست توانست با پشتکار و فعالیت خود بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر را در اتحادیه‌ها و سندیکاها سازماندهی کند تا این کارگران به پشتوانه اتحاد و حمایت تشکیلاتی به موفقیت و پیروزی‌هایی در زمینه منافع طبقاتی- تاریخی خود دست یابند. اعتصابات و اعتراضاتی که طبقه تازه متشکل شده کارگران ایران در این مرحله از مبارزه علیه سرمایه‌داران انجام داد، هم برای خود کارگران به عنوان اولین تجربه موجبات رغبت و پیشروی در کار تشکیلاتی و مبارزاتی را به ارمغان آورد، هم طبقه تازه به دوران رسیده سرمایه‌داری را در بهت و بی‌باوری فرو برد که چگونه توده فقیر و کارگرانی که پراکنده و ناآگاه بودند، با سازماندهی و متحد شدن در تشکیلات‌های سیاسی- طبقاتی خود، سهمی بیش‌تر از آنچه برای‌شان در نظر داشتند، از چنگ آن‌ها بیرون می‌آوردند.

ایجاد تشکلهای زنان «جمعیت بیداری زنان» و «جمعیت پیک نسان» و نشریه‌ای که با همین نام منتشر می‌شد، نمونه‌ای دیگر از فعالیت حزب در زمینه‌های سیاسی - اجتماعی، فرهنگی، هنری و کار سوادآموزی در میان زنان بود، که توسط فعالان حزب در این حوزه انجام گرفت. حزب کمونیست در راستای مبارزات زنان رسیدگی به خواست‌های آنان مانند «منع کار شبانه برای زنان و اطفال» و «مرخصی با حقوق برای زنان باردار در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل» را در برنامه مبارزاتی خود گنجانید. برای اولین بار در سال ۱۳۰۱ صدیقه دولت آبادی در کنگره «بین المللی حق رای زنان» در پاریس شرکت کرد.

اول ماه می روز جهانی کارگر

طبقه کارگر ایران، و اتحادیه‌های کارگری در اولین سال‌های متشکل شدن خود، روزهای اول ماه می را جشن گرفتند و به اهمیت این روز جهانی در مبارزات خود واقف بودند. شکرالله مانی می‌نویسد: "همه ساله روز اول ماه می تحت رهبری آقایان نوائی و پروانه (رهبر و منشی اتحادیه کارگران مطابع ایران) بیانیه‌هایی از طرف اتحادیه مطابع منتشر

و جشن‌های خصوصی گرفته می‌شد - گاهی در اتحادیه مرکزی و زمانی در تفریح‌گاه‌های عمومی در شمیران و شاه عبدالعظیم جمع می‌شدند - سرودهای کارگری می‌خواندند و روز عید را به شادی به شب می‌رساندند". در سال‌های ۱۳۰۱ همزمان با تشدید فعالیت سراسری حزب کمونیست، برای نخستین بار در ایران جشن کارگری اول ماه می را برگزار می‌کند و در همبستگی با طبقه کارگر جهانی در این روز به تظاهرات خیابانی می‌پردازد. *شکرالله مانی* می‌نویسد: "سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ جشن‌های اول ماه می با اعلامیه‌ها و شعارهای باشکوهی برگزار شد، روز دوم ماه می سال ۱۳۰۶ / *ادیب السلطنه* از طرف ریاست نظمی به مطبوعه‌ها رفته قفسه و میزهای کارگران را تفتیش نموده و اعلامیه‌های جشن را به دست آورده با کمال تشدد به کارگران حمله کرده چند نفر از آن‌ها را به جرم تعطیل روز عید توقیف می‌نماید. نام محبوسین به گناه جشن ماه می تا حدی که یاد دارم از این قرار است: ۱. باقر نوائی؛ مدیر اتحادیه کارگران مطابع ۲. آقای محمد پروانه منشی اتحادیه مطابع ۳. مهدی کیمرام مدیر اتحادیه کارگران کفاش ۴. آقای حسن بهرامعلی و سلمان قالب تراش منشی و نماینده کارگران کفاش ۵. آقای استاد حسین سیاسی نماینده بناخانه تهران ۶. علی آقای کاوه و علی اصغر کاوه کارگران مطبوعه مجلس (این شخص سست عنصری کرد) و از ارامنه زرونی فقید و اوهان و ماطاوس حروفچین و عده دیگری که نامشان فراموش شده".

«رنجبر ایرانی، تو یکی از افواج این ارتش قدرت‌مند و مهیب را تشکیل می‌دهی! تو باید درکنار رنجبران تمام جهان علیه بی‌قانونی‌های امپریالیسم، استبداد رژیم موجود، جنگ خونین سرمایه‌داران و زورگوئی‌های روز افزون کارفرمایان قد علم کنی! تو باید برای روزگار هشت ساعته، به خاطر اعلام قوانین مدافع کارگر، به پا خیزی!... رفقاه برای کسب حقوق خود، در زیر بیرق سرخ انقلاب متحد شوید! رنجبران و دهقانان ایرانی مدافع و حامی دیگری ندارد مگر فرقه کمونیست ایران که فرقه رنجبران است.... رفقای رنجبر! تظاهرات کنید، زیرا آزادی بشریت به اتحاد و تظاهرات رنجبران بستگی دارد. به پا خیزید! زیرا خیانت، ظلم، استبداد و خودسری دولت اشرافیت ایران حد و مرزی نمی‌شناسد. متحد شوید و برای ویران کردن اساس این ظلم و استبداد تظاهرات کنید.»^۱

شکرالله مانی که خود از پایه‌گذاران اتحادیه نساجان بود، در یک جزوه با نام "تاریخچه نهضت کارگری در ایران"، به گوشه‌هایی خیلی مختصر از سرگذشت برخی رهبران اتحادیه‌ی کارگران تهران اشاره دارد.

سید محمد دهقان رهبر اتحادیه مرکزی کارگران، محمد آخوندزاده رهبر اتحادیه باربران و کارگران بندر انزلی، سید محمد اسماعیلی (تنها) رهبران اتحادیه‌های کارگری تهران، شکرالله مانی، سیفی، مرتضی حجازی، رهبران اتحادیه‌های کارگری در آبادان، علی شرقی، علی امید، یوسف افتخاری، رحیم همداد، و...ده‌ها تن دیگر از کوشنده‌ترین فعالان اتحادیه و سندیکائی در این دوره هستند، که احتیاج است به طور مستقل به فعالیت و زندگی ایشان پرداخت. افراد درگیر کار اتحادیه‌ی و فعالان این حوزه، در ردیف کوشنده‌ترین و بردبارترین افراد بودند. آن‌ها در هنگام گرفتاری کارگران و رودرروئی با پیش‌آمدها با فداکاری و گذشت بیش‌ترین حمایت و همدردی را نسبت به کارگران نشان می‌دادند. در هنگامه رویارویی با کارفرمایان و عوامل فشار دستگاه‌های مشترک دولت و کارفرمایان، مقاوم‌ترین و سرسخت‌ترین افراد بودند، که به همین علت، همواره مورد اتهام و ضرب و شتم قرار داشتند، و در اوضاع و احوالی غیر از این، به طور مرتب و پی‌گیر در راه سازمان‌یابی طبقه کارگر در تلاش بودند. اینان با فروتنی و شکیبائی به آموزش و تربیت کارگران می‌پرداختند. محمد تنها، علی شرقی، مرتضی حجازی، انزابی، صادق‌پور و برخی دیگر از رهبرای کارگری در زندان رضاشاهی درگذشتند. حسین شوقی، رضایف شرقی و حسن نیک‌بین دبیر حزب کمونیست، سیفی و حسابی دهزاد و... در پی تعقیب و پی‌گرد و در آوارگی در شورو در دوره ستالین از بین رفتند. رهبران جنبش کارگری دارای جایگاهی پر ارج، و شایسته هر نوع بزرگداشتی هستند. صفحه‌های تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی

^۱ بخشی از متن اعلامیه حزب کمونیست ایران در تاریخ ۱۳۰۷ به مناسبت اول ماه می

آذین یافته از چهره‌های فناپذیر رهبران جنبش اتحادیه‌ی و سندیکائی است. هدف ما آشنا شدن با پیشینه جنبش کمونیستی و حزب کمونیست ایران در مرحله اولین طایفه‌ها و فجر مبارزات جنبش کارگری-کمونیستی است. علی‌رغم کمبود امکانات، نبود وسایل مبارزاتی و نارسائی‌ها، حزب کمونیست و جریانات سوسیال دموکراسی با تعهد و مسؤولیت انقلابی نسبت به وظایف خود در پیوند با طبقه کارگر و در راه رهایی این طبقه به مبارزه پرداختند. خاطره و یاد افرادی که در این حزب پرورش یافتند و در راه سعادت و رهایی طبقه کارگر به مبارزه پرداختند و به طبقه کارگر ایران آموزش دادند، هرگز فراموش شدنی نیست. نام‌های این مبارزان کارگری و کمونیستی مانند ستارگان پرفروغی آذین آسمان تاریخ جنبش کمونیستی ایران هستند. درس‌ها و دست‌آوردهای مبارزاتی حزب کمونیست ایران، علی‌رغم همه کم و کیفی که داشت، آموختنی و امروز هم کار بست تجربیات مبارزاتی آن حزب می‌تواند در راه تشکیل‌یابی طبقه کارگر راهگشای مبارزات ما باشد**.

حزب کمونیست در سال ۱۳۰۲ اولین کنفرانس خود را بعد از کنگره انزلی در تهران تشکیل داد. این کنفرانس بعد از شکست جنبش‌های آزادیبخش در گیلان و تبریز بود. کنفرانس توسط کمونیست برجسته، و رهبر جنبش کارگری محمد آخوندزاده، (بهرام سیروس) اداره می‌شد. در این کنفرانس محمد نیک‌عین که بعداً دبیر اول کمیته مرزی حزب می‌شود، رضاقلی سیفی، محمد پروانه دبیر و منشی اتحادیه کارگران مطبوعات، حسین شبستری، حسین نراقی عضو کمیته مرکزی حزب، مسؤول کمیته تهران، حسابی و... شرکت داشتند. نتایج و اهداف کنفرانس تأکیدی بود بر مبارزه اجتماعی روی سازماندهی مبارزات سراسری کارگران، دهقانان، روشن‌فکران و سایر اقشار زحمتکش جامعه. مصوبات این کنفرانس بعداً در کنگره دوم به صورت منسجم و مدون شده‌ای به ستراتیژی حزب تبدیل شد.

این مرحله از تاریخ ایران همزمان است با فروکش کردن و سرکوب جنبش مشروطیت و جنبش انقلابی جنگل در مازندران و جنبش خیابانی در تبریز، و برچیدن کلیه جنبش‌های مخالف و ترقیخواهانه منطقه‌ای و محلی توسط رضاخان. در این دوره تنه آزادی‌هایی که از مسیر پر فراز و فرود چند ساله جنبش مشروطیت و جنبش‌های اجتماعی اخیر به وجود آمده بود، از بین رفت. رضاخان در رم‌گذر قدرت‌گیری ابتداء با نقاب وارد عرصه مبارزه شد. او سعی داشت هم‌رنگ و همراه با بخش‌هایی از نیروهای اجتماعی بالنده و توده‌های فرو دست و مردم شده، و هر چه بیش‌تر سوار بر قدرت می‌شد، چهره خشن و سرکوبگر حقیقی خود را به شکل عریان‌تر و زشت‌تری نمایان می‌ساخت و جبارانه به سرکوب مخالفان و نیروهای غیر همسوی با قدرت خود پرداخت. صفی طولانی از کمونیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری، فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران، جریانات سیاسی بورژوازی، مخالفان لیبرال و کلیه احزاب و افراد محافظه‌کار سابق رو در روی با قدرت بودند، اما اغلب جریانات بورژوائی که فاقد برنامه بودند با اندک مقاومت پنهان و آشکاری تسلیم شدند. سوسیالیست‌ها، روزنامه‌نگاران، اقلیت‌هایی از مجلس و اندک نیروهای دموکرات کماکان در مقاومت بودند. حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری، تنها جریان مخالف قدرت بودند که در این شرایط با برنامه و ستراتیژی کار تودم‌ی در میان کارگران، دهقانان، روشن‌فکران، زنان و جوانان در حال سازماندهی و پیش‌روی بودند.

یونس پارسا بناب در کتابی که پیش از این به آن اشاره کردیم، می‌نویسد: "پیشرفت روز افزون حزب کمونیست، رضاخان را که در بحبوه جلوس به تخت سلطنتی و استقرار دیکتاتوری نظامی بود، به وحشت انداخت. رضاخان پس از جلوس به تخت سلطنت در آذر ماه [قوس] ۱۳۰۴ تصمیم گرفت که تنها سازمان منسجم سیاسی تودم‌ی را که در آن زمان در صحنه سیاسی ایران مستقل از اهداف رضاشاه عمل می‌کرد، سرکوب سازد و آن را از بین ببرد. از آذرماه ۱۳۰۴ یورش به حزب کمونیست شروع شد و کمونیست‌ها تحت تعقیب پولیس قرار گرفتند."^۲

^۲ تاریخ صد سال جنبش‌های کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی در ایران

در ارتباط با برآمد رضاخان و ارزیابی حزب کمونیست از وضعیت و قدرت‌گیری او به یک نکته باید اشاره کرد؛ علی‌رغم سیاست توده‌ی حزب و سازماندهی ائتلاف پائین جامعه به رهبری طبقه کارگر و ایجاد وسیع نهادهای کارگری و اجتماعی، نیروهای درون حزب در تحلیل از موقعیت انقلاب و سیاست‌های رضاخان دارای دو نگاه بودند. گرایش اکثریت کمیته مرکزی، که کماکان تا کنگره دوم درون حزب مسلط بود، اعتقاد داشت که رضاشاه، عامل یکپارچگی و نماینده بورژوازی ملی است، در حالی که جناح چپ که در اقلیت بود مخالف این نگاه بود. این عدم یکدستی و آشفتگی تئوریک-سیاسی، از جانب شوروی‌ها که رهبری انترناسیونال و جنبش کمونیستی را در دست داشتند، در مقابل گرایش چپ که معتقد بود رضاشاه عامل انگلیس، نماینده رژیم بورژوا - فئودال، مرتجع، کودتاگر و دیکتاتور است، نگاه حمایت از رضاشاه را تقویت می‌کرد و بدین روش به آشفتگی دامنه بیشتری می‌داد. سرکوب حزب و اتحادیه‌های کارگری زیر پوشش حزب، توسط رضا شاه حزب را بیش از پیش در فشار و تنگنا قرار داد. در چنین شرایطی حزب در راه تدارک و تشکیل کنگره دوم (کنگره ارومیه) خود بود. در مورد محل و تاریخ تشکیل کنگره مانند بسیاری موارد دیگر مربوط به تاریخ جنبش کمونیستی ایران در این دوره، شبهات و تناقضاتی وجود دارد. برخی جسته و گریخته محل کنگره دوم حزب را شهر رستوف شوروی می‌دانند، تعدادی هم تشکیل کنگره دوم حزب را در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶ و در شهر ایوانوا که در نزدیکی مسکو است می‌دانند.

یونس پارسا بناب در کتاب دو جلدی خود با نام «تاریخ صدساله جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی در ایران» می‌نویسد: «کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۶ به طور مخفی در شهر کوچک رستوف شوروی واقع در ساحل دریای آزوف تشکیل گردید که مدتی بعد به «کنگره ارومیه» معروف شد. ایرانیان شاخص کمونیست که در این کنگره حضور داشتند عبارت بودند از: جعفر جوادزاده (پیشه وری)، آوتیس میکائیلیان (احمد سلطانزاده)، کریم نیک‌بین (حسن‌اف)، عبدالحسین (دهزاد)، محمد آخوندزاده (سیروس بهرام) و حسین شرقی. هدف از برگزاری این کنگره بررسی و ارزیابی پدیده رضاشاه و چگونگی عروج او به دیکتاتوری و تعیین موضع حزب نسبت به حاکمیت رضاشاه و نقش امپراتوری انگلستان در ایران آن زمان بود».

سیاست و برنامه مبارزاتی حزب کمونیست در نتیجه مصوبات این کنگره در ارتباط با اوضاع سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی آن روز ایران، تصحیح و اصلاح گردید. به نقش امپریالیست انگلیس در حمایت از کودتای سید ضیاء و قدرت‌گیری رضاشاه تأکید داشت و سیاست‌های رضاشاه را نه آن‌طور که تا کنون وانمود می‌شد، یعنی در خدمت یکپارچگی ارضی، حمایت از ائتلاف ترقیخواه و بورژوازی ملی، جمهوریخواه، و حمایت از توسعه و... می‌دانست، بلکه آن‌گونه که از تظاهرات این کنگره نتیجه گرفته می‌شد، تلاش رضاشاه را در جهت تجدید حکومت در قالب یک رژیم فئودالی و ملاکی می‌دانست که با کمک بورژوازی تجاری و کمپرادور به پایه‌های خود تحکیم بخشیده است. حزب از طریق این کنگره علاوه بر نقد و محکوم کردن سیاست قبلی خود در مورد نقش رضاشاه و امپریالیست انگلیس، به یک رشته برنامه و مصوبات مبارزاتی نیز دست یافت که توانست به کمک آنان مسائل گری تئوریک و سیاسی خود را بگشاید و برنامه مبارزات مستقل توده‌ی حزب را در چارچوب مبارزات کارگری و انقلابی تسریع نماید.

در این مورد، معروف است که جناح چپ حزب کمونیست چهره واقعی رضاخان را به درستی تشخیص داده بود. ولی به سبب اعمال نفوذ کمینترن و مقاومت جناح راست، قادر نبود اقدام کارسازی انجام دهد. علاوه بر سلطانزاده که رهبری جناح چپ را داشت، افرادی چون لادین (برادر نیماوشیچ)، لطیف زاده اردبیلی و یوسف افتخاری هم در این جناح فعالیت داشتند.

«با تشکیل کنگره دوم حزب کمونیست، یأس و نومییدی حاصل از سرخوردگی خط و مشی نادرست پیشین، تا حد زیادی ترمیم یافته بود. تعیین جهت‌گیری مشخص ستراتیژیک به ضد رضاشاه و پذیرش سیاست سرنگونی نظام حاکم بر ایران

با اعزام فعالان کمونیست به ایران همراه بود. تعداد زیادی از این فعالان به شهرهای مهم صنعتی و تولیدی ایران - به ویژه مراکز سنتی شمال، مراکز صنعتی در تهران و اصفهان و صنایع و معادن نفتی آبادان و جنوب - رهسپار شدند. ولی اکثر این اقدامات با دشواری روبرو شد، دشواری‌های کار حزبی و تشکیلاتی در محیط بسته و محدود شهرستان‌ها و شناخته بودن بسیاری از فعالان کمونیست ایرانی کار را برای شناسایی و دستگیری به دست دستگاه پلیس رضاشاه آسان کرده بود.^۳

رضاشاه در تلاش برای انتقال سلسله قاجار به پهلوی و در آستانه برگزاری انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۰۴ برای این که در این کار با مزاحمت توده‌ها و مخالفان روبرو نشود، فعالیت اتحادیه‌های کارگری و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری را ممنوع کرده بود. فعالیت‌های کارگری و حزبی عموماً مخفی انجام می‌گرفت. دو اعتصاب مهم کارگری که از معروفترین اعتصابات تاریخ جنبش کارگری هستند در شرایط کار مخفی، پس از کنگره دوم حزب به وقوع پیوستند. اعتصاب کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۸ به رهبری یوسف افتخاری عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست، که در مدت کوتاهی به سازماندهی مخفی کارگران نفت جنوب پرداخته بود، انجام گرفت. انعکاس و بازتاب این اعتصاب در آن دوره از مرزهای ایران بسیار فراتر رفت. یوسف افتخاری و برخی دیگر از رهبران تشکیلاتی کارگران جنوب به دنبال این اعتصاب به زندان افتادند. اعتصاب مهم دیگری که در این سال‌ها به همت حزب کمونیست و فعالان کارگری این حزب اتفاق افتاد، اعتصاب کارگران کارخانه نساجی وطن اصفهان بود که در شرایط پولیسی و اختناق و سرکوب رضاشاهی انجام گرفت و کارگران در این اعتصاب خواهان کاهش ساعت کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۹ ساعت و افزایش دستمزد ۴ درصدی بودند.

حزب کمونیست ایران تنها جریان سازمان‌یافته در نیمه اول حکومت پهلوی بود که به شکلی توده‌ی کار و تلاش می‌نمود. تشکیل سازمان جوانان حزب و راه اندازی مجله "بلشویک جوان" نمونه دیگری از فعالیت‌های این جریان بود.

رضاشاه رژیم دیکتاتوری خود را با فریب و دوست‌نمایی آغاز کرد و برای استقرار و تحکیم آن، به سرکوب تمام نیروهای اجتماعی پرداخت. او تا نیمه اول حکومتش، صدها تن کمونیست و سازمانده فعال کارگری را محکوم به حبس نموده بود و چند تن از آن‌ها را در زندان‌های خود کشت. در سال ۱۳۱۰ برای پایان دادن به فعالیت‌های کارگری و کمونیستی و سرکوب جنبش کارگری قانونی تصویب نمود که در تاریخ به «قانون سیاه» و ضد «اشتراکی» معروف شد. به دنبال تصویب این قانون عملاً نه تنها فعالیت کمونیستی را منع و موقوف کرد، بلکه به تشدید سرکوب و پی‌گرد رهبران حزب کمونیست و فعالان کارگری پرداخت. برخی روانه زندان شدند و تعدادی راه تبعید را پیش گرفتند. رضاشاه با سرکوب و خشونت به یک چرخه از فعالیت تشکیلاتی جنبش کمونیستی و کارگری ایران پایان داد اما درست در همین زمان حلقه‌ای از فعالیت جنبش کمونیستی، که به همت کمونیست و انترناسیونالیست انقلابی ایرانی «سلطان‌زاده» از چند سال پیش در خارج از کشور و در آلمان شکل گرفته بود، راه خود را به طرف ایران گشود.

پانیز ۹۱ / رخساره کوثری

پی‌نوشت‌ها:

* علی شمیله فعالیت خود را در نوجوانی همراه با حزب کمونیست ایران در شهر انزلی شروع نمود و در این رابطه به زندان افتاد. بعد از فرار رضاشاه از ایران، وارد در فعالیت تشکیلاتی با حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان شد و به

^۳ سوسیالیسم و ستالینیسم در ایران - بهزاد کاظمی - مجله سامان نو شماره ۱۳ و ۱۴

دنبال شکست این جریان به شوروی مهاجرت نمود. او در زندگی‌نامه خود در مورد مهاجران ایرانی و آنانی که از قبل و در دوره اول به روسیه مهاجرت کردند می‌نویسد:

"این مهاجران بعدها از شهروندان این کشور شدند و در بعضی از مؤسسات صنعتی، علمی، سیاسی فعالانه شرکت می‌کردند. اسناد زیادی موجود است که کارگران ایرانی در انقلاب آذربایجان نقش مهمی ایفاء کرده‌اند و حتا بعضی‌ها به وزارت و وکالت رسیده‌اند و یکی دو نفرشان به ریاست جمهوری هم ارتقاء پیدا کردند. مثلاً سال‌های طولانی رئیس جمهوری آذربایجان میر بشیر قاسم‌اف بود. بعد خلیل‌اف نامی هم به این سمت رسید. در میان آن‌ها آکادمیسین و نویسنده هم کم نبود و از آن‌ها در حال حاضر هم چند نفرشان زنده هستند و مشغول کاراند. ولی باید بگویم که زندگی آن‌ها به سادگی نگذشته است، به خصوص در سال‌های ۳۰ که سیاست اخراج و سیاست دشمن‌زدائی با خارجی‌ان سر تا سر کشور را فراگرفته بود. عده زیادی از ایرانی‌ها را به خصوص در سال‌های ۳۸-۱۹۳۷ به ایران تبعید کردند. این تبعید در موقعی شدت پیدا کرد که در رأس چه‌کا (مخفف کلمه روسی چره زویچاتیا یا کاسیا) یعنی کمیته فوق العاده که بعدها به ک.گ.ب تبدیل شد شخصی به نام «ئی روف» قرارداشت. در آن سال‌ها ایرانی‌ها را از خانه و کاشانه خود بیرون آورده و با وضع بسیار فجیعی آن‌ها را با راه آهن و کشتی و غیره به ایران می‌فرستادند. چنان‌که خوانندگانی که در آن سال‌ها دیده و از این موضوع چیزهایی شنیده‌اند می‌دانند وقتی این‌ها به ایران، به وطن خود با آن وضع بازگشتند، متأسفانه در مین هم، بهتر است بگویم دست‌گاه رضاشاهی به آن‌ها مشکوک بود. اگر تک و توک این افراد را استثناء کنیم اکثرشان حقیقتاً وطن‌پرست با صداقت بودند. این‌ها به نام مهاجر به ایران آمدند و به همین نام تا مدتی مشهور بودند و باید اضافه کنم که سیاست آن زمان ستالین که به همه کس و همه چیز مظنون بودند عده زیادی از آلمان‌ها یا یونانی‌ها و غیره را از آذربایجان و عده زیادی از ملل دیگر را هم در جاهای دیگر شوروی از خانه و کاشانه خود به جاهای دور دست به طور دسته جمعی کوچ می‌دادند و تبعید می‌کردند. همچنین عده‌ای را من جمله خیلی از ایرانی‌ها را هم به جای تبعید به ایران به جاهای دور دست تبعید کردند. درباره فجایعی که به سر مهاجران در شوروی و سپس در ایران آمده است داستان‌ها می‌شود نوشت. این‌ها یک دسته از ایرانی‌هایی بودند که مربوط به حزب و فرقه و این‌ها نبودند و فقط برای کسب و کار آمده بودند ولی عده‌ای هم که از اعضای حزب کمونیست ایران بودند و از دست ارتجاع به شوروی پناه آورده بودند و یا برای تحصیل و کسب علم و کمال به شوروی آمده بودند که میان‌شان انقلابی‌ها و فعالان حزبی، نویسندگان، شعراء و غیره کم نبودند. مثلاً انقلابی‌های مشهور مانند لاهوتی، احسان‌الله‌خان دوست‌دار، میرزا محمد آخوندزاده، (بهرام سیروس)، نیک‌بین، شرقی، حسن‌زاده، ابوالقاسم ذره، مرتضی علوی، و سلطان‌زاده (آوتیس میکائیلیان) و غیره بودند و صدها تن دیگر که به استثنای لاهوتی که شرحش خواهد آمد، همه قربانی کیش شخصیت پرستی ستالین و دست‌گاه ک.گ.ب بریا و باقراف شدند.

این شمه‌ای بود از سرگذشت ایرانیان مهاجر ایرانی که در شوروی ماندگار شدند، به قلم علی شمیمه مهاجر و فعال حزبی ایرانی در شوروی.

**بعد از گذشت بیش از یکصد سال از آن دوره، آنانی که امروز در کاخ و کاخک‌های شوالیه‌ای جنبش کارگری که برای خود بنا کرده، نشسته‌اند، به شیوه‌ای تازه باب شده‌ای و بیش از دیگران ادعای میدان‌داری در عرصه جنبش کارگری و کمونیستی دارند، فعالیت کمونیست‌های انقلابی و حزب کمونیست ایران را در آن دوره لق و سست می‌دانند، اینان سال‌ها است در قامت افراد منفرد و خودبرگزیده و دسته‌های جدابافته، به اشاعه نظرات فرقه‌ای و مغشوش خود می‌پردازند. به یک نمونه از این نظرات، نوشته‌ی ناصر پایدار که در ارتباط با اولین حزب کمونیست ایران است، توجه کنیم: "حزب کمونیست به نوبه خود نسبت به جنبش کارگری و ضرورت مشارکت در پروسه سازمان‌دادن آن‌ها

(کارگران) هیچ بی‌توجه نبوده است. طرح تشکیل "شورای متحد کارگران" و پیوند زدن شمار قابل توجه اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری در درون این نهاد، حضور چهره‌های سرشناس و فعال حزبی مانند افتخاری، آوانسیان، تنها، شرقی، حجازی و دیگران در این به اصطلاح "شورا" روی کرد عنصر حزبی فعال، پرتجربه و چاره‌پردازی چون /افتخاری برای سازمان دادن مبارزات کارگران نفت و موفقیت وی در تأسیس اتحادیه مخفی نفت‌گران جنوب و سپس بسیج نیرومند این اتحادیه در کارزار علیه انگلیس، حضور بسیار جدی و مؤثر و موفقیت‌بار سید محمد اسماعیلی (تنها) در متشکل نمودن کارگران مراکز کار اصفهان همه و همه گواه بارز حساسیت جدی و دخالت‌گری نسبتاً وسیع حزب مذکور در روند سازمان دادن جنبش کارگری آن روز است. حزب کمونیست ایران به رغم برخی بارقه‌های ضعیف یا کورسوه‌های برتافته از سیره کار کمونیست‌های انترناسیونال اول، در مجموع و به ویژه پس از تضعیف و طرد جناح چپ آن، حزبی در سنت و داریست سیاسی کمینترن بود. آنچه کمینترن برای جوامعی مانند ایران و برای جنبش کارگری این کشورها طرح، گفت‌وگو، توصیه و تنفیذ می‌کرد مستقل از نوساناتی راست و چپ متأثر از جناح بندی‌های درونی‌اش، نسخه درد هر جنبشی که بود به هر حال هیچ ربط زمینی و طبقاتی معینی به ملزومات سازماندهی جنبش لغو کارمزدی طبقه کارگر نداشت. "پایان نقل و قول پایدار. تأکیدات از من است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، نویسنده با فهرست کردن نام‌های آشنا و اشاره به دست‌آوردهای حزب از قبیل تلاشی که حزب در راه سازماندهی طبقه کارگر نمود و بارقه‌ای که از سیره انترناسیونال اول بر او تافته بود که در مدت کوتاهی کمتر از یک دهه، ده‌ها اتحادیه و سندیکای کارگری را برای بار اول در تاریخ جنبش کارگری ایران سازماندهی کرد و ۵۰ هزار کارگر را در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تازه تأسیس متحد نمود، همه را ناچیز می‌داند و تلاش‌های حزب کمونیست را با جمله "در زمینه سازماندهی کارگران هیچ بی‌توجه نبوده"، خلاصه می‌کند! ناصر پایدار، از روی ناچاری سعی در تعریف و تمجید پوشیده و آشکاری از فعالیت‌ها و دست‌آوردهای حزب کمونیست ایران دارد. اما در نهایت نتیجه می‌گیرد که به دلیل این‌که "این تلاش‌ها هیچ ربط زمینی و طبقاتی معینی به ملزومات سازماندهی جنبش لغو کارمزدی طبقه کارگر" و البته از نوع مورد نظر ایشان را نداشت، همه این تلاش‌ها را ناچیز و لابد بیهوده می‌داند؟!!